

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث استصحاب تعلیقی مطالبی را که مرحوم نائینی فرموده بودند حالا اجمالا و تفصیلا متعرض شدیم و عرض کردیم ایشان معتقد است که در باب این سنخ احکام تعلیقی، وجود سابق ندارند تا استصحاب بکنند چون فعلیت حکم به فعلیت موضوع است و موضوع نبوده، فرض نشده پس حکم فعلی نیست و فرض کنید در همین مثال ایشان، مثال معروف، این چون سابقا غلیان نداشته حکم که حرمت و نجاست باشد بار نشده، این خلاصه‌ی اشکال مرحوم نائینی، عرض کردیم بعضی‌ها اشکالشان، که البته مرحوم نائینی هم اشاره کردند، در این چنین موارد در حقیقت حکم نیست که تعلیقی است، این تعلیق الحکم است، یک نوع انتزاع است و انصافا این شبهه قوی است، حالا در خلال بحث‌ها هم اشاره کردیم، عرض کردیم مرحوم آقاضیا یک حاشیه مفصلی دارد که ایشان می‌خواهند اثبات بکنند که همین حکم هست، این که می‌گوید اگر غلی یحرم و ینجس این خودش یک نحوه اعتبار است، یک نحوه حکم است، البته ایشان اعتبار نمی‌دانند، حکم تکلیفی را اعتبار نمی‌دانند، یک نحوه حکم است، حالا قسمت تکلیفیش یک نحوه است، قسمت وضعیش به نحو دیگری است که یک مقداری مرحوم آقاضیا در بحثشان از این جا وارد شدند، این که حقیقت حکم وضعی و تکلیفی چیست و به مرحوم نائینی اشکال می‌کنند، اشکال مفصلی است و این اشکال را هم سابقا کرارا و مرارا به نحو اشاره، مفصل هم به قول آقایان در جلد اول متعرض شدیم، عرض کردیم مرحوم نائینی وجوب معلق را قبول نفرمودند، فرمودند به این که تا شرطش که موضوع باشد تا محقق نشود، نمی‌شود که وجوب فعلی بشود. این اشکالی بود که ایشان در واجب معلق کردند، این را هم در این جا آوردند.

مرحوم آقاضیا هم یک اشکال آن جا کردند و این جا هم آورده، فرق نمی‌کند، البته این جا یکمی تفصیل بیشتری داده، دو سه بحث کرده، خلاصه اشکال را من بگویم چون دیگه خیلی بحث طولانی شد و متمر ثمر نیست و یواش یواش بحثش را جمع می‌کنیم.

.....

خلاصه اشکال این است که این که حکم قبل از شرطش بخواهد فعلی بشود، قبل از موضوعش فعلی بشود یا نشود این تابع کیفیت جعل است، باید جعل را حساب کرد مثلاً به این که الان که قبل از ظهر است وجوب نماز فعلی نشده، چرا؟ چون قبل از دلوک شمس است، ممکن است شارع در مقام جعل این جوری قرار بدهد که الان با این که دلوک نیست حکم فعلی باشد ولو عملاً زمان اتیان حکم بعد از دلوک است یعنی زمان اتیان صلوٰه، این عمل بعد از دلوک است و این تابع جعل است، کیفیت جعلی است که می کند و جعل هم تابع ملاکات خاص خودش است، اگر ملاکی بود که از الان حکم قرار بدهد الان حکم قرار می دهد، مشکل ندارد، فرض کنید مثلاً ملاکش این است که وجوب مقدمه مثلاً طبق وجوب مقدمه، شما مقدمات نماز را اگر می دانید در وقت ظهر، در وقت دلوک شمس جایی هستیم که دیگه وضو نمی توانید بگیرید، خب اگر این حکم این تاثیر را داشته باشد که به شما بگوید شما الان می توانید وضو بگیرید الان وضویتان را بگیرید، شما می دانید در وقت دلوک شمس بوده، این به خاطر فعلیت حکم است، منافات ندارد که حکم فعلی باشد اما هنوز شرطش یا به تعبیر ایشان موضوعش فعلی نباشد، البته عرض کردم مرحوم آقازیا در این جا خیلی مفصل صحبت کردند، حاشیه طولانی، من تلخیصش کردم، غالباً عباراتشان را می خوانیم لکن چون دیدم طولانی شد یکی دو روز باید باز عبارت آقازیا را بخوانیم، خلاصه بحث آقازیا اثبات وجوب معلق است، خلاصه اش این است، منافات ندارد وجوب فعلی باشد واجب استقبالی باشد، چون نائینی این را اشکال داشت، خود این مطلب را اشکال داشت. مرحوم آقازیا، البته این اختصاص به آقازیا ندارد، بعد از آقازیا هم عده ای گفتند، خود مرحوم آقای خوئی هم قائل بود و عده دیگری هم گفتند، اختصاص به مرحوم آقازیا ندارد که مسئله فعلیت حکم تابع جعل است، آن هم تابع ملاکات خودش است، اگر ملاکی بود ممکن است وجوب را الان قرار بدهد ولو دلوک پیدا نشده، دلوک بعد پیدا شده، مثلاً بگوید الان برایتان واجب است مهمان کردن برای روز جمعه، این فائده اش این است که اگر در روز جمعه دکان ها بسته است الان آماده بکند، چون ترتیب حکم وجوب مقدمه به قول آقایان به حکم عقل است، می داند که در آن روز ممکن نیست این تکلیف را انجام بدهد آن وقت این اشکال را نمی تواند بگوید من چون تا روز جمعه نشد تکلیف

ندارم، روز جمعه تکلیف پیدا بکنم مقدماتش مهیا می شود، خوب نه، وجوب را از الان قرار می دهد برای این که به طرف مقابل بفهماند که از الان باید مقدماتش انجام بگیرد، اگر بدانی در وقتش این امکان ندارد.

غرض بحث سر این است که اگر دارای ملاکات خاص خودش بود چون ملاکات یک چیزی نیست که الان ما بتوانیم محدودا بگوییم چیست، ملاکات خاص خودش بود، این اشکال ندارد، تصادفاً از مرحوم آقای نائینی مرحوم آقای بجنوردی نقل می فرمودند که ایشان وقت را دخیل در خطاب می دانستند، دخیل در ملاک نمی دانستند که با این بعضی حرف های این جا نمی سازد یعنی به عبارت اُخری مثلاً شما الان می دانید یا شب می دانید اگر بخواهید نماز صبح بیدار نمی شوید، ایشان می گفتند چون دخیل در خطاب است، دخیل در ملاک نیست الان ملاک داریم ولو خطاب نداریم پس یک ساعتی چیزی بگذاریم که نماز صبح ولو الان قبل از نماز صبح که تکلیف نداریم اما ملاک را داریم، ما آن جا عرض کردیم اگر این مطلب درست باشد که وقت را دخیل در خطاب می دانند نه دخیل در ملاک، فرق بین این دو تا خیلی مشکل است، از کجا؟ مگر این که با علم ایقوف درست بشود، با رمل و اسطرلاب درست بشود و إلا فرق این دو تا مشکل است، اگر دخیل در خطاب باشد در غیر ملاک هم هست، این که دخیل در خطاب باشد وقت در خطاب هست اما دخیل در ملاک نیست، این اشکال را آقاضیا این جا نکردند، این را من از خارج اضافه می کنم، حالا شرح کلمات آقاضیا را می دهیم از کلمات خودمان اضافه می کنیم. ما هم در محل خودش عرض کردیم مطلب درست است که فعلیت حکم تابع کیفیت جعل است، جعلش هم تابع ملاکات است، ملاکات هم طبق قاعده ای که کرارا گفتیم از راه خطابات فهمیده می شود، ما راهی مستقلاً نداریم مگر خود شارع بگوید و إلا راهی مستقلاً برای درک ملاکات ما نداریم، توضیحاتش هم اخیراً چند بار ذکر شد.

علی ای حال پس این مطلبی که ایشان فرمودند که حکمی نیست، حکم هست یعنی امکان این که حکم باشد هست، البته این در حد امکان است باید اثبات بشود یعنی در حد امکان است که جعل این طوری باشد مثل این که خود ایشان می فرمایند وقت دخیل در ملاک نیست، دخیل در خطاب هست، خوب اگر دخیل در خطاب بود دخیل در ملاک هم هست، چه فرق می کند؟ همچنان که دخیل در ملاک نیست دخیل در خطاب هم نیست، این که تفکیک بکنیم بین خطاب و ملاک این الان اثباتش با قواعدی که در اختیار ما هست

بسیار مشکل است لذا مرحوم آقاضیا از این راه وارد می شود که قبل از این که غلیان پیدا بشود حکم هست، همان حکمی که برای انگور بود هست و لذا عرض کردیم من در خلال بحث ها از اول بحث استصحاب تعلیقی عرض کردیم دو جا مرحوم نائینی مطلب دارد، یکی در وجوب معلق و یکی در استصحاب تعلیقی، اما ایشان به همدیگه ربطش داده، آقاضیا هم به هم ربطش داده اما به نظر ما ربط به هم ندارد، ممکن است ما وجوب معلق را قبول بکنیم اما استصحاب تعلیقی را قبول نکنیم، به این معنا که بگوییم استصحاب تعلیقی یک نوع امر انتزاعی است و امور انتزاعی جعل ندارند، غیر از حالا اشکال کلی که در احکام کلی استصحاب جاری نمی شود، غیر از آن جهت، این اصلا حکمی نیست، اگر دلیلی اقامه نشود حکمی نیست که به این عنوان باشد که لو غلی یحرم مثلا، این انتزاعی است و ربطی به آن مسئله وجوب معلق هم ندارد، وجوب معلق یک بحث است استصحاب تعلیقی بحث دیگر. این راجع به اصل کلماتی که مرحوم آقاضیا اجمالا گفتند، بنا داشتیم تفصیلا بخوانیم لکن طولانی می شود و چندان ثمره ی مهمی هم ندارد.

اما با قطع نظر از این مخالف و موافق، حالا مطلب را جمع بکنیم مرحوم نائینی در بحث استصحاب تعلیقی خلاصه اش:

یک: بحث را روی خود استصحاب بردند و چون قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه کلیه هستند خواستند بگویند فرقی بین تعلیق و تنجیز ندارد، خیلی خب! لکن در خصوص استصحاب تعلیقی قائل به این هستند که حکم نیست، چون آن موضوع مقدر محقق نشده حکم نیست، اگر حکم نیست قابل استصحاب نیست.

بعد از آن متعرض این که اخذ موضوع را ما باید از عرف بکنیم و ایشان بنایشان به این شد که در باب استصحاب، آنی که ما از عرف می کنیم این است که متعلق نقض و یقین یکی است، لا تنقض اما صدق عنوان را هم از عرف می گیریم اما این دو تا بحث است، این بحث را هم ما توضیحاتش را از کلمات ایشان نقل کردیم.

بحث آخری هم که ایشان فرمودند راجع به این که آیا در استصحاب تعلیقی معروف آیا موضوع یکی است؟ ایشان فرمودند نه شبهه دارد موضوع یکی باشد چون قبلا آب انگور بود الان آب کشمش است و این دو تا موضوع است، موضوع عوض شده، این هم مطلب سوم ایشان در این جا فرمودند.

مطلب چهارم ایشان هم تعارض بین استصحاب تنجیزی و تعلیقی بود و نتیجه گرفتند که استصحاب تعلیقی اگر جاری بشود بر استصحاب تنجیزی مقدم است، حاکم است و شرح حکومت هم که تا دیروز عرض کردیم، این خلاصه چهار نکته بود که مرحوم نائینی در بحث استصحاب تعلیقی فرمودند.

خدمت آقایان عرض کنم که به نظر ما ظاهراً اصولاً بحث مجرای دیگری افتاده و البته این مطلبی را که من عرض کردم ما هم سابقاً مثل همین آقایان فکر می کردیم، فکر می کنم که مطلب عوض شده و جای دیگری رفته و این بحث ها با این صورت موجودش ظاهراً خیلی علمی نباشد. ما در خلال این دوره اخیری که متعرض استصحاب شدیم، عرض کردیم ما در موارد متعدد حکم حالت سابق را باقی می دانیم اما بقای حالت سابقه لازم نیست همیشه به استصحاب باشد، این نکته را ما مفصل توضیح دادیم حتی همین مثالی را که مرحوم آقای آقاشیخ هادی، این حقیقت استصحاب می داند، کسی که در اثنای نماز است با تیمم وارد نماز شده و آب پیدا شد در اثنای نماز، ایشان می گوید این مثال استصحاب این است لکن عرض کردم همین هم که ایشان مثال استصحاب گرفته درست است که می گویند ادامه نماز بوده، نه به خاطر استصحاب، به خاطر حرمت قطع صلوة یعنی این مسئله را در فقه بررسی کردند که چون قطع صلوة حرام است شما ادامه بدانید، این ادامه دادن به خاطر استصحاب طهارت تیممی نیست، یک شبهه ای که، مشکلی که در کلمات این آقایان پیدا شده خیال می کنند که اگر ما طبق حالت سابقه، سابقه را ادامه دادیم اسمش استصحاب است مثل یقین لا یزول بالشک، اهل سنت عرض کردیم تعبیری که دارند یقین لا یزول بالشک و در اوائل بحث استصحاب از کتاب الاشباه و النظائر سیوطی خواندیم هشت تا مسئله را از این در آورده، یکیش هم اصالة الحقيقة، اگر احتمال مجازیت دادیم لفظ، خب آن چه ربطی به استصحاب دارد؟ زیر عنوان زیر مجموعه یقین لا یزول بالشک، عبارت ایشان را هم خواندیم و عرض کردیم این تعبیر یقین لا یزول بالشک ظاهراً همین است که در روایت ما آمده، لا تنقض یقین بالشک فإن یقین لا ینقض بالشک، این عین همان است یقین لا یزول بالشک، لذا یک مشکلی که به نظر من برای اصحاب ما پیدا شده این مشکل اساسی این جا بوده که خیال کردند هر جا ما طبق حالت سابقه رفتیم یعنی استصحاب، خب بنده هم در این مشکل بودیم در صورتی که این درست نیست، اصل این مطلب باطل

.....

است، اصل این مطلب که هر چی حالت سابقه. در مسئله ای که خیلی در استصحاب ذکر کردند همان خانم بعد از انقطاع دم، خب این را جزء استصحاب آوردند گفتند استصحاب حرمت بکنیم، در صورتی که عرض کردیم ربطی به استصحاب ندارد، آن مرجعش به یک نحو استظهار است نه استصحاب، و ما حدود این ها را کاملاً مشخص کردیم و استصحاب را حقیقتش را بیان کردیم، یک نوع توسعه یقین بقائاً است، یک نوع توسعه حجت بقائاً، اگر یقین یا حجتی آمد بقائاً آن را توسعه بدهیم و لذا عرض کردیم قوام استصحاب به ابداع است، ما چیزی را ابداع می کنیم، زید دیروز زنده بود الان شک داریم می گوییم الان زنده است، ما این را ابداع کردیم، این واقع نیست، اصولاً عرض کردیم در اصول عملیه، ضابط در اصول عملیه ابداع است، هر جا ابداع بود اصل عملی، نبود که اصل عملی نیست، و مراد ما از ابداع این است که ما صورت ذهنی را می بینیم، معلومات خودمان را می بینیم طبق یک شرایطی صورت جدیدی را ابداع می کنیم، این اسمش اصل عملی است. برائت هم همین طور است اگر ثابت بشود، استصحاب، احتیاط، در احتیاط شما دیدید که یک قطره خون روی یکی از این دو کاسه افتاد، ادراک شما قطره خون یکی از دو تاست، ابداع می کنید از هر دو اجتناب بکن، هر دو ملاقی است، این که ابداع است، معیار ابداع هم واضح است و اساس ابداع هم این است که شما به واقع نمی رسید، فرض این است، شما واقع را درک نکردید نفس شما می آید حالتی را ابداع می کنید، شما درک نکردید قطره خون کدام ظرف افتاد و إلا اگر بعد با شواهد آن ظرف را پیدا کردید دیگه نمی آئید از دومی اجتناب بکنید، این ابداع فرض این است پس در باب استصحاب، در باب اصول مطلقاً فرض اولی جهل شما به واقع است، بعد شما طبق صورت هایی که دارید با یک ضوابط خاصی، صورت جدیدی را ابداع می کنید، این اسمش اصل عملی است مثلاً گوشتی را از قصاب از بازار خریدید نمی دانید تذکیه شده یا نه؟ ببینید نمی دانید، فرض اول جهل است، بعد می گوئید چون این گوشت را در بازار مسلمان ها از دست مسلمان گرفتید طبق این یک صورتی ابداع می کنید، می گوئید پس تذکیه شده و لذا عرض کردیم این صورت ابداعی هم یک منشأ اعتبار می خواهد، یا باید شارع باشد، یا عقلاً باشد یا هوی و هوس نفس خود ما باشد، یک چیزی باید باشد، بی جهت که نمی شود ابداع بیاید، اصل استصحاب هم همین طور

است، دیروز زید زنده بود نمی دانید امروز زنده هست یا نه، شما صورت دیروز را به امروز می کشید می گوئید زنده است و لذا اگر از شما سوال بکنند کی گفته زنده است؟ شاید دیشب سخته کرد، می گوئیم بله احتمال دارد، این با آن ابداع شما منافی.

پس نکته اساسی در اصول ابداع است، باید دید اگر جایی ابداع بود این اسمش استصحاب است اما اگر دلیل آمد که نماز را نشکن، نماز را ادامه بده، این ها که ربطی به ابداع ندارد، این حکم شرعی است، عرض کردم یکی از مشکلاتی که، البته ما شرح این را مفصل در این دوره گفتیم، در دوره سابق این قدر توضیح ندادیم، دوره سابق هم لا تنقض الیقین بالشک را قبول نداشتیم برای استصحاب باشد اما به این توضیح مفصلی که الان صحبت شد [نبود]، این یک اشتباهی که پیش آمده ما خیال می کنیم ادامه ی حالت سابقه این یعنی استصحاب، همین مثال زن، شما کتب قوم را نگاه بکنید این مثال زن یکی از مثال های بارز استصحاب است که قبل از انقطاع دم حرام بود، حالا هم حرام است پس استصحاب حرمت می کنید و این مورد را اگر شما دقت بکنید استصحاب های تعلیقی هم همین جاست یعنی هم استصحاب تنجیزی است که حرمت است و هم استصحاب تعلیقی مثلاً می گوئیم این خانم در سه ساعت قبل که خون داشت اگر وضو می گرفت طهارت برایش پیدا نمی شد، حالا هم اگر وضو بگیرد طهارت برایش پیدا نمی شود، این هم شبیه آن استصحاب تعلیقی است، این مثل همین مثالی که آقایان در زیب و عنب زدند، عین همان است، این هم استصحاب تعلیقی، این ها تمام منشا خلط از کجا پیدا شده؟ که این مسئله اصولاً استصحاب نیست، اشتباهی که پیدا شده، نه تعلیقش استصحاب است و نه تنجیزش اصلاً کلاً این ها استصحاب نیستند، این بر می گردد به یک نوع استظهار، به یک نوع فهم عرفی و آن فهم عرفی این است که یسئلونک عن المحيض قل هو اذی، فاعتزلوا النساء فی المحيض، آیا این وجوب اجتناب به ذات زن خورده لکن به خاطر عروض خون حیض، اگر به ذات زن خورده این هنوز ادامه دارد تا یقین پیدا بکند از بین رفته، این ربطی به استصحاب ندارد یعنی به عبارة اخرى ما استظهار این طور می کنیم که فاعتزلوا النساء، از زن اجتناب بکن، وقتی آمد گفت از زن، این ها خیال می کردند حالا پس استصحاب، ابداع نمی کنیم، می گوئیم ذات زن حرام است، این ذات زن، البته علت حرمت حیض بود، این به اصطلاح حیثیت تعلیلی بود اما اگر آمدم گفتیم فاعتزلوا النساء فی المحيض یعنی زنی که در حال دیدن خون است، اگر این جور بکنیم بعد از خون دیدن هم دیگه آن زن

.....

نیست، موضوع عوض شد، لذا نکته را ما به این گرفتیم به استظهار برگشت نه به استصحاب، استظهار بکنیم حرمت برای ذات زن است؟ فاعتزلوا النساء، محیض علت عروض است و إلا زن ذاتا دیگه این حرام است بر شما، خب طبعاً اگر حرام شد احتیاج به استصحاب ندارد، حکم حرمت همیشه هست تا وقتی برداشته بشود.

پرسش: شما بحث را بر یک طرف استوار می کنید و بعد نتیجه می گیرید، وقتی که شک باشد باید استصحاب بکنیم

آیت الله مددی: استصحاب چی می کنیم؟

پرسش: نمی دانیم استظهار بکنیم یا نمی دانیم مراد شارع را بفهمیم

آیت الله مددی: اگر نفهمیدیم احتیاط بکنیم

پرسش: احتیاط به چیست؟

آیت الله مددی: به جمع است، احتیاطاً می گوئیم مثلاً حرام است نه این که عنوان

پرسش: یعنی دلیل مطلق است؟

آیت الله مددی: دلیل مطلق می شود مثل بقیه موارد اجمال دلیل، این نکته اساسیش استظهار است نه استصحاب

پرسش: الان حالت سابقه دارد

آیت الله مددی: کاری به حالت سابقه نداریم،

آن وقت ما قاعده گذاشتیم، گفتیم هر حیثیتی که در لسان دلیل شرعی اخذ بشود تقيیدی است، این قاعده را برای حل مشکل قبول

کردیم، هر حیثیتی که در لسان دلیل بیاید حیثیت تقيیدی است پس مفادش این است که زن را در حال خون اجتناب بکن، خب حالا

خون ندارد آن حکم نمی آید، این استظهار است، استصحاب نیست و لذا هم فتوای اصحاب همین است، روایت ما هم بیشترش همین

است، یکی دو روایت معارض داریم، روایات اصحاب ما هم همین طور است، عده ای از اهل سنت هم گفتند نه یحرم باستصحاب لکن

این استصحاب نیست، عرض کردم ما یک مشکلی که داریم از قرن اول، اواخر قرن اول و دوم مسائل فقهی ذکر شد بعد اصول را جدا

کردند، لذا ما نمی توانیم الان دقیقاً، چون این به استصحاب خورد خیال کردند این هایی که حرمت گفتند یعنی استصحاب، ممکن است آن هایی که حرمت گفتند همان استظهار ذات زن کردند، ذات زن بر شما حرام است، این ذات حرام است، طبیعتاً استصحاب نمی خواهد، ابداع نمی خواهد، این ذات زن حرام می شود، این اعتزال هست تا شارع اجازه بدهد، این استصحاب و ابداع نمی خواهد.

پرسش: سابقاً می فرمودید در جو مدینه اگر امام هشتم علیه السلام می فرمودند

آیت الله مددی: خب همان اول بحث گفتم که من خودم سابقاً همین را می گفتم، حالا برگشتیم.

پرسش: این تعبیر خیلی

آیت الله مددی: بله خب دیگه، عرض کردیم در بحث امسال چون در این دوره در استصحاب خیلی ایستادیم تا مبانی روشن بشود این مطلب، خودم گفتم که ما سابقاً این را از استصحاب می دانستیم لکن در واقع استصحاب نیست، البته این چند ماه است، شاید یک سال بیشتر است که می گوئیم استصحاب نیست

پس این در حقیقت این نکته اساسی این بحث استصحاب نیست، نکته اساسی بحث استظهار از لسان دلیل است و لذا عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده، هر قیدی که بر لسان دلیل شرعی قانونی اخذ می شود اصل اولی حیثیت تقییدی است، این که شما حیثیت تعلیلی بگیرید احتیاج به دلیل دارد، در احکام عقلیه بنایشان به این است که حیثیات تعلیلی است، در احکام شرعیه حیثیات تقییدی است، این جزء استاندارد های کار شده مگر در جایی خلافت ثابت بشود مثلاً بنت الزوجه عرض کردیم ظاهرش این است که زنی که زوجه است دخترش، ظاهرش این طور است، لکن روایت داریم یعنی در ادله استظهار شد در این جا لازم نیست زوجه باشد، شما خانمی را می بینید که بچه ندارد، طلاق می گیرد، بعد می رود ازدواج می کند دختری گیرش می آید این دختر هم که از شوهر دیگری است باز هم بر شما حرام است با این که در وقتی که زوجه بود دختر نداشت، حالا که دختر دارد زوجه نیست، بنت الزوجه بر این هم صدق می کند، این جا دلیل آمد

پرسش: مبهم ۲۴:۱۷

آیت الله مددی: بله فرق نمی کند، بنا بر همان قاعده کلی

این جا دلیل آمد، دلیل آمد که در باب نشر حرمت آن واقع بنتیت مراد است نه عنوان زوجیت، یعنی هر زنی که زوجه شما بشود ذاتا هر مولود دختری از او به دنیا بیاید او بر شما حرام است، حالا می خواهد قبل از ازدواج با شما، دختر داشته یا بعد گیرش بیاید، فرقی نمی کند، این جا دلیل می خواهد، شنیدم بعضی از معاصرین هم گفتند حرام نمی شود، اگر این دختری که بعد، شنیدم، ان شا الله نقلش درست نباشد، به نظرم این موضوع اصلا روایت هم دارد، حالا چطور شده توجه نکردند.

علی ای حال ما دو سه تا روایت در مورد مشابهِش داریم، ما در بحث مشتق متعرض این نکته شدیم، یک بحثی دارند گفت ارضعت الصغیره کبیره، کبیره صغیره را که مرحوم فخر المحققین اولین کسی است که این بحث را آورده و مبنی کرده بر مشتق، عرض کردیم از اهل سنت گرفته شده و در کفایه و کتب دیگر هم آمده، عرض کردیم مطلب واقعیت ندارد، اصلا آن بحث مبتنی بر مشتق نیست، مبتنی بر این نکته است و بحث های مفصلی را اصحاب ما آن جا کردند که این را بر مشتق مبتنی کردند، آن ربطی به اشتقاق ندارد، ربطی به مشتق ندارد

پرسش: مبهم ۲۴:۴۰

آیت الله مددی: نه اصلا آن ربطی به مشتق ندارد، آن روایت دارد، آن روایت هم نکته فیش این است لازم نیست امّ الزوجه یعنی زنی که وقتی این دختر، زن من است شیرش بدهد ولو وقتی که زن من هم نیست شیرش بدهد می شود امّ الزوجه، فرق نمی کند، ببینید چون حیثیت در آن جا حیثیت تعلیلی است، تقییدی نیست، آن نکته اش آن جا آن است، ما در بحث مشتق گفتیم این آقایان ما شا الله از زمان فخر المحققین تا حالا مخصوصا این اصول متاخر مثل کفایه چون آمده بحث اصولی و مفصل نوشتند و مناقشات و این ها، عرض کردیم آن ها هم حرف های خیلی صحیحی نیست، البته فخر المحققین مطلب را از اهل سنت دارند، دارند، سنی ها هم دارند، در سنی ها هم هست، در اصول اهل سنت هم هست، در فقهشان هم هست نه در اصول، عرض کردیم ما در ابواب مختلف، دیگره حالا چون در بحث خودش روایتش را هم خواندیم، روایت در ابواب مختلف است، از مجموعه روایات معلوم می شود که ذات زن یعنی زنی که

.....

زوجه‌ی من است شیر بدهد، امّ الزوجه بشود ولو در وقتی که شیر می دهد دیگه آن زوجه نیست، آن صدق زوجیت نکند، این را از روایت در آوردیم، این دلیل خاص دارد، بنت الزوجه آن بنتی است یعنی هر زنی که زوجه‌ی انسان شد این این خصوصیت را پیدا می کند از ذات زن اگر دختری به دنیا آمد یا قبلا به دنیا آمده این از ذات زن است، مربوط به عنوان زوجیت نیست، حیثیت تقییدی نیست، حیثیت تعلیلی است، خب این تعبد است، روایت دارد از روایت در آوردیم مورد خودش است، این را تعمیم به جمیع موارد نمی دهیم.

پس بنابراین این سوال که فرمودند چکار بکنیم کارش هم روشن شد، هر حیثیتی که در لسان دلیل لفظی اخذ بشود تقییدی است، اگر بنا به تقییدی گذاشتیم آن وقت فاعتزلوا النساء فی المحیض این می شود حیثیت تقییدی، زن در حال حیض با وجود دم، سرّ این که در روایات ما هم روایات متعدد و فتوی هم بر همین است که حلیت دارد، جواز دارد بعد از انقطاع دم، مضافا به این که این مسئله چون فإذا تطهرن فائتوهن یک آیه هم دارد، یک بحث هم راجع به آیه هست اصلا این به این هم حل نمی شود، غیر از این نکته‌ای که الان عرض کردم یک آیه هم چون دارد فإذا تطهرن فائتوهن، یک مقدار بحث هم مربوط به آن آیه مبارکه است، حالا آن آیه اجمال دارد یا نه بحث دیگری است پس این تطهرن مراد فقط شستن است، غسل نیست، حالا آن بحث غسل است نه غُسل مثلا، آن یک بحث دیگری است

پس بنابراین آن چه که به ذهن ما می رسد این مسئله ربطی به استصحاب ندارد، البته اگر ذات زن را استظهار کردیم چون ذات زن در حالت بعدی محفوظ است خواهی نخواهی حرمت باقی است لکن بقای حرمت غیر از استصحاب است، سابقا هم خودم عرض کردم سابقا هم بنای ما بود که این مثال را از استصحاب قرار می دادیم، حالا بعد از فکر زیاد دیدیم نه اصلا اختصاص به این ندارد، چون وقتی می دانید که آمدند چندین معنا برای الیقین لا یزول بالشک خود ما من حیث المجموع در آن الیقین لا یزول بالشک گفتیم هفده هجده تا معنا هست، ایشان هشت تا گفته بود، هفده هجده معنا را ذکر کردیم انصاف قصه بقای حالت سابقه همیشه استصحاب نیست، این نکته را در نظر بگیرید. در خصوص این مثال در حقیقت اصل بحث همین استظهار بوده نه استصحاب و اصل بحث همین بحث

موضوعی بوده که مرحوم چون این جا قاعدتا باید در این مباحث تنبیهاتش بیایند بحث موضوعی را هم مطرح بکنند، بحث موضوعی مهم بوده، و آن را عرض کردم سرّش این است که بنای عرف این است که اگر یک شیشه‌ای مخصوصا نباتات دارای آب باشند، رطوبت باشند آن رطوبت خشک بشود از صدقش خارج نمی شود، عنوانش محفوظ است یعنی به عبارة اخرى دارای یک جرمی است آن جرم در دو حالت صدق می کند مثل این که دیروز مثال زدم شما نعناع را می گذارید خشک می شود، مخصوصا نعناع یک جور خشک بشود که هنوز سبزی ورق هم محفوظ است، این را در یک جایی محیط مرطوب قرار بدهیم دو مرتبه نعنای تر می شود، یعنی این ها اعتقادشان این بود که خروج رطوبت یا آب از یک جسم آن را عوض نمی کند، اگر آب برگشت آن باز بر می گردد، الان چیزی که خیلی مثال بارزش همین شیر های خشک که الان در بازار زیاد شده، خب این نبود، حدود ۱۵۰ ال، دوپست سال است در این بعضی از کشور های اروپایی موفق شدند که شیر را خشک بکنند یعنی شیری که مایع بود به صورت پودر در بیاورند، برای حالت ماندگاری و حالات مختلف، خب این ها می آمدند فرض کن مثلا پنج کیلو شیر را می گرفتند تبدیل به پودر می شد من باب مثال، ۱۵۰ گرم پودر می شد مثلا، آرد می شد، آن وقت می آمدند به همان مقدار تفاوت را آب جوشیده بهش اضافه می کردند با شیر می شد، آن شیر سابق بر می گشت، این ها ذهنشان این بود، ذهنیت این بود و لذا وقتی هم که بر می گشت حالا من در ایران ندیدم، شاید هم باشد من خبر ندارم، در عراق خیلی متعارف بوده این شیر خشک ها را که می گرفتند و دو مرتبه شیر می کردند ماست درست می کردند، حالا پنیر در ذهنم نیست اما ماست خیلی متعارف بود، نجف که بودیم خیلی متعارف بود، خانواده ها ماست درست می کردند، در ایران ندیدم، درست همان شیر بود فرقی نداشت، فقط چون جوشیده شده بود چون طبیعت آب در روی کره زمین خالی از املاح نیست، خیلی آب کمی اگر باشد که املاح نداشته باشد، آن وقت برای این که آن به حالت طبیعییش برگردد باید املاحش گرفته بشود که با جوشیدن بود، دیگه وارد بقیه بحث هایش نمی شویم.

ببینید دقت بکنید در حقیقت مثلا فرض کنید زردآلو، در آفتاب یا غیر آفتاب می گذاشتند خشک می شد، برگه به اصطلاح، این همان زردآلو بود، این خشک شده، حالا اگر رطوبت را دو مرتبه بهش دادند، آن وقت این صحبت بود که وقتی رطوبت دوباره بهش بدهند

گاهی همان شکل اولیه اش را پیدا می کند مثل شیر، گاهی دقیقاً شکل اولیه اش را پیدا نمی کند مثل زردآلو، برگه را اگر مثلاً در آب گرم قرار بدهند نرم می شود اما آن شکل زردآلو در نمی آید، یک مقدار تقیید پیدا می کند اما آن شکل نمی شود، یعنی یک تصور کلی بر این بود که اگر یک شیئی خشک شد آب او رفت این همان واقعیت را دارد، همان واقعیتش محفوظ است چون آب را دخیل در عنوانش نمی دانستند مثلاً در باب انگور در حالی که غوره بود غوره غیر از انگور است، آبغوره هم غیر از آب انگور است، آن ذات آن میوه فرق می کند، اما وقتی که دیگه انگور می شد که دارای خصائص خاصی بوده یا اصطلاح قدیمی ها می گفتند اگر دانه خود بخود جدا بشود انگور رسیده است، تا انگور رسیده را با نرسیده فرق می گذاشتند، به راه هایی که دارند حالا نمی خواهیم وارد بحث گیاه شناسیش بشویم

غرض این انگور را نگاه بکنید این ها تصورشان این بود که اگر آبش خشک شد آن چه که موضوع بود همان جرمش بود که این جرم در حالت غوره بودن نبود، خوب تامل بفرمایید، در حال انگوری آمد، اگر جرم بود شما بهش آب اضافه کردید، اگر بهش آب اضافه کردید همان جرم دو مرتبه بر می گردد، آب در میوه جات تاثیری ندارد، در سبزی جات تاثیری ندارد، ما در بحث آب مضاف و آب مطلق هم همین بحث را گفتیم چون یک بحث معروفی بینشان هست که خیلی راه های عجیب و غریب هم رفتند، می گویند آب یا مطلق است یا مضاف، از آن ور هم می گوید آب مطلق آنی است که بدون قید برایش اطلاق بشود لذا این بحث را کردند این آب که در مخزن است خودش چیست، آب یا مطلق است یا مضاف، آب در مخزن خب قید ندارد، قاعدتاً باید مطلق بشود، اگر مطلق شد چرا تقسیم به مطلق و مضاف می کنید؟ می گویند اگر قید نداشت می شود مطلق، این آبی هم که در مخزن است که قید ندارد، مطلق است، نمی شود شیء به خودش و نقیضش، به ضدش تقسیم بشود.

آب اول آب است یا نه؟ آب را هم می گویند اگر مطلق باشد مطلق است، این مثل این است که می گویند آب مطلق یا مطلق است یا مضاف است، یعنی چی؟ خودشان می گویند آب بدون قید، مطلق است.

پرسش: می گویند لا بشرط مقسمی است

آیت الله مددی: این ها حرفشان این است که آب بدون قید یعنی مطلق، خب این را می گویند

پرسش: بدون قید بله، قید اطلاق

آیت الله مددی: این بالاخره مطلق می شود، هیچی قید نداشته باشد مطلق است

پرسش: گفتند مقسمی است یا قسمی

آیت الله مددی: این ها به الفاظ حل نمی شود

پرسش: قسمی قید اطلاق دارد، در مقسمی هیچ قیدی ندارد ولو قید اطلاق

آیت الله مددی: آخه خودشان می گویند مطلق این طور است دیگه، چون مطلق را می خواهند بگویند قید نیست، آب مطلق آبی است

که شما می گویید آب بدون قید، هر وقت بدون قید گفتید می شود مطلق، اول هم که می گویید آب، این که خب بدون قید است پس

می شود مطلق، این تفصیلی است که خودشان دارند آب مطلق آن آبی است که بدون قید است، نه این که مطلق قیدش است، مطلق

قیدش نیست، آن وقت می گوییم مطلق چیست؟ هر چی که بهش بگویند آب بدون قید.

پرسش: بعضی ها می گویند این تقسیم نیست تردید است، آب را نمی دانیم یا این است یا این

آیت الله مددی: اولی چیست؟

پرسش: آبی که نمی دانیم چیست!

آیت الله مددی: آب جز مفاهیم واضح است، اگر آن را ندانیم پس چی را می دانیم

پرسش: افراد آب از دو حال خارج نیست، یا آن آبی که در خارج هست یا مطلق است یا مضاف

آیت الله مددی: آب مطلق چیست؟ آب مطلق قید اطلاق دارد؟ قید ندارد، آب بی قید مطلق می شود.

علی ای حال کیف ما کان آن جا هم ما توضیحاتش را عرض کردیم، لذا بعضی ها گفتند این مجاز است، آب اولی مجاز است، یک

چیز هایی توجیهاتی را کردند شبیه این مقسمی لکن بعضی ها راه دیگری رفتند، اسم کتاب ها را نمی برم مراجعه بفرمایید در می آید.

.....

خیلی صحبت های عجیب غریبی در این جا کردند که مثلاً این تقسیم را درست بکنند که آب مطلق است یا مضاف. توضیحا عرض کردیم که همان طور که این ها گفتند آب به نحو اطلاق بدون قید همان آب مطلق است، این که آب یا مطلق است یعنی آب مطلق یا به اطلاقش باقی می ماند یا اضافه می گیرد، مراد آن عبارت این است، این توجیهاتی که نوشتند خیلی حرف های پرت و پلا است. علی ای حال من دیگه کتاب ها را اسم نمی برم آقایان مراجعه بکنند چون عده ای از معاصرین نوشتند نمی خواهم وارد این بحث بشوم، آن سرش هم این بود اصلاً این سر تقسیم را برای این آوردند، این ها چون به یک نکته ای رسیده بودند که آب اگر در بدن حیوان وارد بشود ولو جز اکثرش هم آب باشد به خاطر وجود آن ارگانیسم خاصی که حیوان دارد این دیگه صدق آب حتی به نحو اضافه هم بهش نمی کند مثل شیر، مثل بول، به بول آب مضاف هم نمی گفتند اما اگر آب داخل اجسامی مثل نبات باشد این آب از اطلاقش خارج نمی شود، یک اضافه ای را کسب می کند مثل آب هندوانه، مثل آب سیب، آب سیب بر اثر دخول در جسم نبات عنوان آب بودنش خارج می شود، کسب یک اضافه ای می کند، مرادشان این بوده، البته آب باز غیر از مایع است، فرض کنید آهن مذاب، آهن مذاب را اصلاً آب نمی گویند، آن وقت آنی را که بهش آب می گویند یعنی آنی که عنصر آبی دارد گاهی جوری هست که با این که عنصر آبی هم زیاد است، فرض کنید مثل بول یا مثل مسئله شیر، با این که عنصر آبی زیاد است لکن این حتی آب مضاف هم نمی گویند، به شیر آب مضاف هم نمی گویند، به این اضافه بکنید چیز هایی که حالت تخمیری دارد، دگرگونی دارد ولو در نبات، مثل سرکه نسبت به آب انگور، به سرکه آب مضاف هم نمی گویند، سرکه حکمش حکم شیر است اما آب هندوانه آب مضاف است یعنی آب اگر وارد جسم نبات شد آن اطلاقش را از دست نمی دهد، هنوز هم آب است، این که می گوید آب یا مطلق است یا مضاف یعنی آب مطلق یا به حالت اطلاقش مانده یا حالت اضافه پیدا کرده، مراد آن اصطلاح این است، این اضافه هم در وقتی است که وارد جسم نبات می شود نه وارد جسم حیوان، وارد جسم حیوان شد ولو ذات آب محفوظ است به اصطلاح امروز همان مواد و همان اکسیژن و همان هیدروژنی که در آب هست در شیر هم هست اما به شیر حتی آب مضاف هم نمی گویند، به بول انسان یا بول حیوان حتی آب مضاف هم نمی گویند، می دانید که بعضی از حیوانات مثل گاو ها بعضی هایشان شیر عجیبی دارند، شاید یک

.....

درصد، دو درصد چرب است، تمام آب است دیگه، حکم آب دارد، معذک بهش آب مضاف نمی گویند، این نکته اش این بوده پس این تقسیم که آب یا مطلق است یا مضاف، آنی که مقسم است خود آب مطلق است، همین طور که گفتند آب بدون قید، آب مطلق است پس آب یعنی آب مطلق، یا ببقی علی اطلاقه یا نه کسب اضافه می کند.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین